

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل

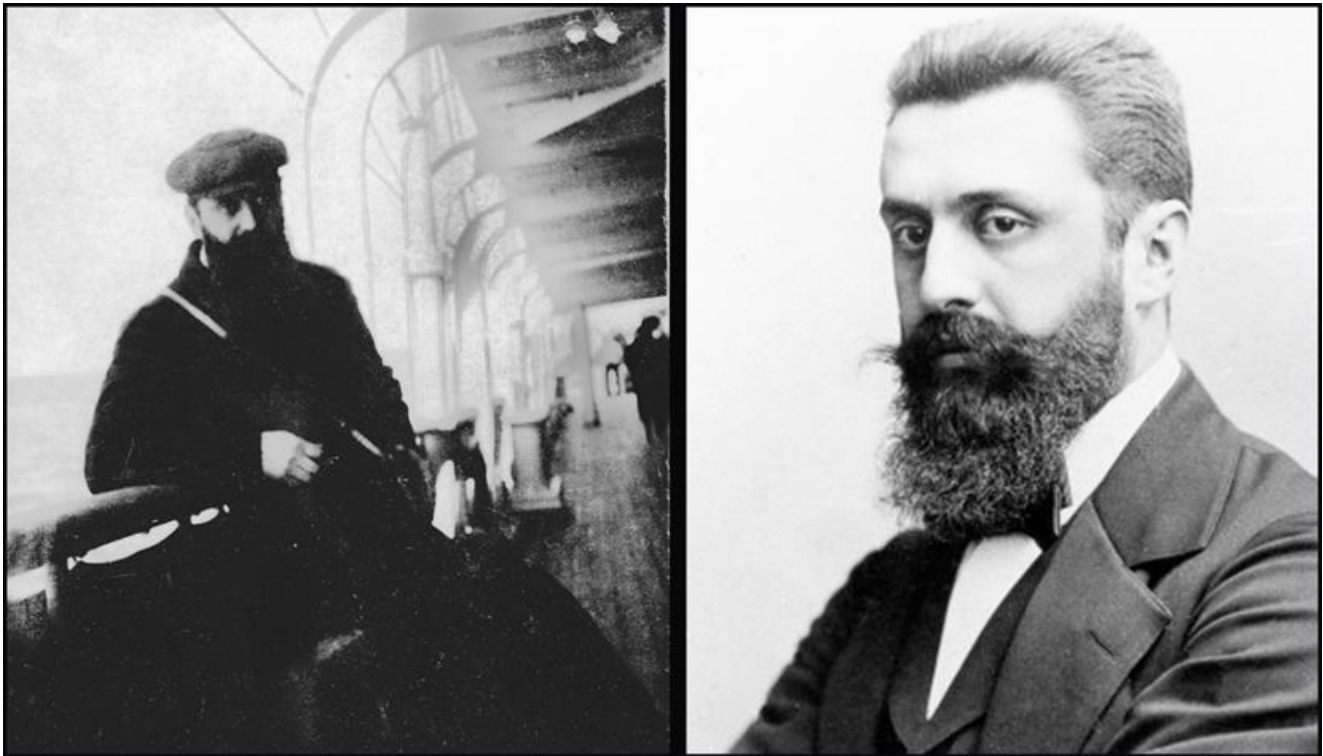


پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت
تا بازگشت به استقلال ملی
سخن می‌گوید

گفت‌وگویی سی و چهارم

هرتصل: تنها راهکار عملی نجات، برپایی دوباره کشور اسرائیل

است



هرتصل در دوران روزنامه نگاری (راست) و در راه سفر دریائی به اسرائیل

پرسش - پروفیسور نتصر، در گفت و گوهای پیشین شما توضیح دادید که چگونه یهودیان در طول دو هزار سال تاریخ پراکندگی در سرزمین های بیگانه، همیشه و در هر مکان و مقام، به یاد سرزمین پدری خویش بوده اند و تقریباً در هر کشوری که در آن جا زندگی می کردند مورد تبعیض و آزار قرار می گرفتند و در اواسط قرن نوزدهم به این فکر افتادند که اگر از نظر پوشاک و زبان و فرهنگ مانند اهالی بومی سرزمینی شوند که در آن جا زندگی می کنند، ممکن است این تبعیض و تعرض پایان گیرد و از آن

پس با آن‌ها به عنوان گروهی غیر محلی و حتی بیگانه رفتار نشود. ولی هیچ یک از این انتظارات عملی نگردید و ماجرای شرم آور رفتار ارتشیان فرانسه و مقامات آن کشور با یک افسر برجسته یهودی به نام آلفرد دریفوس (Alfred Dreyfus) پیش آمد که قبل از آن سخن گفتید. بقیه آن را بفرمائید.

پاسخ - ماجرای دریفوس سال‌ها پس از آغاز جریانات فکری در میان یهودیان اروپا رخ داد که اجازه دهید پیش از آن که به پیامدهای ماجرای جنجالی پیرامون دریفوس بپردازیم، به تشریح جریانات فکری ادامه دهیم. در گفتارهای پیشین توضیح دادم که انقلاب کبیر فرانسه با شعار "آزادی، برابری، برادری" به میدان آمد، ولی عملاً در مورد یهودیان به اجرا گذاشته نشد.

همچنین گفتم که دوران ناسیونالیسم در اروپا فرا رسید که آن‌ها نیز به ستیز علیه یهودیان ادامه دادند و در برابر آنان جبهه‌گیری کردند. در کنفرانس وین آمدند و به برخی از سرزمین‌ها استقلال دادند و از آن‌ها خواستند که نسبت به اقلیت یهودی خوش رفتاری کنند. ولی هیچ یک از این راه حل‌ها به نتیجه نرسید و کشت و کشتار علیه یهودیان، و آسیب و تعرض نسبت به آنان همچنان ادامه یافت.

درباره محاکمه دریفوس در یکی از گفت و گوهای پیشین به این ماجرا پرداختیم و گفتیم که در سال ۱۸۹۴ هنگام برگزاری دادگاه این افسر یهودی که واقعا بیگناه بود و هدف تهمت افرادی قرار گرفته بود که خود می‌خواستند سوءظن جاسوسی را از خویش دور سازند، یک خبرنگار یهودی اتریشی به نام بنیامین زئب/تنودور هرتزل (Benjamin Ze'ev/Theodor Herzl) نیز در این دادگاه حضور داشت. او متوجه گردید که در دادگاه اصلاً موضوع بیگناهی یا مجرمیت دریفوس مطرح نیست، بلکه کل جامعه یهودیان فرانسه و یهودیان دنیا روی نیمکت اتهام قرار گرفته‌اند.

هرتزل دریافت که در تظاهرات خیابانی، مردم شعار نمی‌دهند "مرگ بر دریفوس" که به زعم آنان مرتکب جاسوسی شده بود - که نشده بود، بلکه فریاد "مرگ بر یهود" سر داده‌اند. یعنی آن‌ها همه ملت یهود را در هر سرزمینی که هستند تبهکار تلقی می‌کنند و خواهان مرگ آنان هستند.

به یاد دارید که بالاخره خود دادگاه فرانسه، دریفوس را بیگناه تشخیص داد و از او اعاده حیثیت کرد و او در سال ۱۹۰۴ از زندان آزاد شد و دو سال پس از آن نیز دادگاه فرانسه تأیید کرد که دریفوس در ماجرای جاسوسی هیچ نقشی نداشته است. این ماجرا اندیشه آن روزنامه نگار جوان و ۳۴ ساله یهودی اتریشی را کاملاً متلاطم ساخت که چگونه ممکن است که در خاک فرانسه، در پایتخت آن کشور متمدن و در سرزمینی که ادعا می‌شود گاهواره حقوق بشر و آزادی و تساوی حقوق شهروندان است، هنوز یک افسر برجسته و وفادار یهودی را این چنین در مظان تهمت قرار می‌دهند و او را آزار می‌کنند و در واقع همه جامعه یهودی را متهم می‌سازند؟

جالب آن است که هرتصل در خانواده ای به دنیا آمده بود که خود را تحلیل یافته در فرهنگ آلمانی می دانست و از اصول و تاریخ یهودیت آگاهی چندانی نداشت. هرتصل شریعت یهود را چندان نمی شناخت و خانواده او به آئین یهودی و اجرای آن توجهی نشان نمی داد.

هرتصل هنگامی که در دادگاه پاریس آن صحنه شرم آور را ناظر شد، روح لطیف او سخت آزرده گردید و به این اندیشه افتاد که چگونه می توان به این رنج دیرین و دو هزار ساله یهودیان پایان بخشید. به دنبال این پرسش بود که هرتصل نوشتن کتابی را به نام "کشور یهود" (Der Judenstaat) آغاز می کند و در آن مساله یهود را به بررسی و تجزیه و تحلیل می گذارد. هرتصل در این کتاب می خواهد بیند چه راهی باید پیدا شود که یهودستیزی، این سادیسم، این بیماری روانی، واقعا از روی زمین محو گردد؟

او در کتاب "کشور یهود" که نامش می تواند حکایت از متن آن کند، به این نتیجه می رسد که تنها راهکار مشکل یهودیان در طول تاریخ دوهزارساله پراکندگی و تبعیض و تعرض و تجاوز، آن است که به سرزمین پدری خویش بازگردند و کشور مستقل خود را دوباره برپا کنند و مانند هر ملت دیگری از حق حاکمیت و سیادت ملی برخوردار باشند.

توجه داشته باشید که سرزمین اجدادی یهودیان در آن دوره تحت تسلط امپراتوری عثمانی قرار داشت و نوعی دوستی و همکاری نزدیک بین قیصر ویلهلم آلمان و سلطان عبدالحمید برقرار بود. هرتصل به این نتیجه رسید که راهکار مورد نیاز برای حل معضل یهودیان، هم جنبه سیاسی دارد و هم از مسیر دیپلماتیک باید به آن رسید.

هرتصل راه دینی را کنار گذاشته زیرا سودی نمی بیند از این که یک نیایش جدید عرضه گردد و یهودیان دوباره روی به آسمان برده و تقاضای کمک سماوی کنند. او فایده ای نمی بیند که بیاید یک "گئولا"ی تازه که حاکی از نجات و رهائی از طریق راهکار دینی باشد به وجود آورد و آن را در برابر "گالوت" که به مفهوم غربت و پراکندگی است قرار دهد و ماشیح یا مهدی تازه ای را علم کند.

هرتصل به این نتیجه می رسد که هیچ یک از راهکارهای سنتی نتیجه بخش نبوده است. یعنی، یهودی با نیایش روزانه به درگاه پروردگار نمی تواند به آرزوی میهنی خود که همانا بازگشت به سرزمین پدری است برسد.

بیش از هزار و هشتصد سال بود که یهودیان هر روز در نیایش خود آرزو می کردند به سرزمین اجدادی بازگردند و از پروردگار می طلبیدند که آنان را در رسیدن به آن آرزوی میهنی یاری بخشد. از این راه نتیجه ای به دست نیامد و کشتار یهودیان و غارت اموال آنان در سرزمین های بیگانه ادامه یافت.

این نکته را نیز باید اضافه کنم که برخی افرادی که این کتاب هرتصل را در آن ایام می خواندند، حالت تردید و ناباوری به آنان دست می داد که آیا اصولا چنین خواب و خیالی،

یعنی برپائی دوباره کشور یهود پس از گذشت دوهزار سال آوارگی، آن هم در آن موقعیت سیاسی و بین‌المللی آن روز جهان، اصولاً امری قابل اجرا و شدنی می‌باشد؛ برخی می‌گفتند که هرتصل یک فرد رویا زده و خیالاتی است و "به سرش زده است".

آن‌ها می‌پرسیدند که چگونه ممکن است در موقعیت جهانی و منطقه‌ای در حدود سال ۱۸۹۰ فردی تصور کند که می‌توان همان کشور داود و سلیمان را پس از گذشت بیش از دو هزار سال، از نو برپا ساخت.

پرسش - یعنی، یهودی توسری خورده اروپائی، انسانی که در طول تاریخ همیشه مورد تبعیض قرار گرفته، و ضعیف و مهجور مانده، چگونه می‌تواند به سرزمین پدری باز گردد و کشور پیشین خود را از نو بنا کند؟

پاسخ - آن هم در آن شرائط غیر ممکن، و آن هم در اوج یهودستیزی! ولی من می‌خواهم پیش از آن که به طور مشروح تر درباره هرتصل و اندیشه او و جنبشی که با نام "صیونیسیم" به وجود آورد سخن بگویم، کمی به عقب برگردم.

در روسیه و لهستان نیز در آن سال‌ها جنبش‌های کوچکتري از طرف گروه‌هائی از یهودیان به وجود آمده بود که جنبه سیاسی نداشت. گروهی با نام "حووه صیون" (חובבי ציון Hovevey Sion - دوستداران صیون) از جمله تشکلاتی بود که به فعالیت پرداختند - که واژه صیون، هم به مفهوم اورشلیم است و هم کل سرزمین اسرائیل را تداعی می‌کند. این جنبش در نیمه دوم قرن نوزدهم برپا شد و اندیشه آن بر این پایه استوار بود که یهودی باید آن شغل‌ها و حرفه‌های سنتی را ترک گوید، یعنی همان شغل‌هائی که نمی‌توان نام آن‌ها را "کار" گذاشت.

یهودی باید به کارگری روی آورد. برود و شغل کفاشی را انتخاب کند. نجار باشد و روی زمین کار کند، کشاورز باشد. یهودی باید از این رشته‌ها ارتزاق کند و قدرت سازندگی و خلاقیت خود را به جهانیان نشان دهد.

پرسش - منظورتان آن است که آنان انتظار داشتند یهودی از این پس به مشاغلی چون پزشکی و علوم و استادی و فلسفه بسنده نکند؟

پاسخ - بله، این انتظار وجود داشت. این گروه‌ها از خود می‌پرسیدند که اگر صلاح است که ما به این گونه مشاغل تولیدی بپردازیم و نجار و کشاورز و کفاش باشیم، پس چرا به کشور اجدادی خود برویم و این شغل‌ها را در همان جا به دوش نگیریم؟ بهتر است به سرزمین پدری خود برویم و در آن جا این زحمت‌ها را بکشیم و با عرق جبین معاش خویش را تامین کنیم. می‌گفتند: برویم در سرزمین خود و در آن جا باتلاق‌ها را خشک کنیم و شهر و شهرک بسازیم، دهکده برپا کنیم، مزرعه راه اندازی کنیم و به کفاشی و نجاری بپردازیم.

با چنین اندیشه ای بود که پیروان جنبش حووه صیون گروه گروه از روسیه و لهستان مهاجرت به سرزمین اسرائیل را آغاز کردند. توسط همین پیشگامان بود که چند شهر و شهرک در اسرائیل برپا گردید که امروز به جمعیت بزرگی رسیده اند. شهرهایی چون "پتخ تیکوا" و "کفر سابا" و "رُش پینا" و "خِدرِا" و "زیخرون یعکو" توسط همین افراد برپا شد.

این ها همه در نیمه دوم قرن نوزدهم رخ داد. یعنی، سال ها پیش از آن که نخستین کنفرانس بین المللی جنبش صیونیسم به رهبری هرتصل و حضور رهبران جوامع یهودی اکثر کشورهای جهان در ماه اوت سال ۱۸۹۷ در شهر بازل در سوئیس برپا شود. جنبش‌هایی که بیشتر از یکی از آن ها نام بردیم، با آن که جنبه سیاسی نداشتند، ولی در واقع بذر صیونیسم و جنبش بازگشت به وطن را در قلب یهودیان کاشتند و مرامشان آن بود که یهودیان باید در سرزمین پدری خود به کارهای سازنده و خلاق روی آورند.

به موازات این تلاش برای آن که ملت یهود به یک قوم عادی و نرمال مبدل گردد و تنها دنبال حرفه های سنتی خود نرود و به سازندگی و آبادانی بپردازد، این پیشگامان برای اجرای آرزوها و هدف های خود به امکانات مالی نیاز داشتند. زیرا آن پیشگامان، هنگامی که به سرزمین اسرائیل می آمدند، زمین های کشاورزی را از اعراب محلی با پرداخت بهای آن خریداری می کردند.

مالکین عرب "افندی" نامیده می شدند و یهودیان تازه وارد به آن ها پول داده و زمین می خریدند. برخی از این زمین های خریداری شده نیز به عثمانی ها تعلق داشت که پول خوبی بابت واگذاری آن به یهودیان دریافت می کردند. زمین های خریداری شده، ظاهراً نامرغوب بود. بسیاری از آن ها موات و بایر بود. مثلاً شهر "خدرِا" در مرکز اسرائیل که امروز یکی از زیباترین شهرهای دنیاست روی باتلاق خشک شده برپا گردیده است. سراسر زمینی که این شهر به روی آن برپا شد باتلاق بوده است.

در آن دوران، پشه مالاریا بیداد می کرد و شماری از پیشگامان یهودی که به خشک کردن باتلاق ها مشغول بودند، در اثر ابتلاء به این بیماری جان خود را از دست دادند. ولی یاران آن ها از این مشکل نهراسیدند و به خشک کردن باتلاق ها و احداث واحدهای مسکونی و اماکن عمومی ادامه دادند و آن جا را به یک شهر آباد و شکوفا و زیبا با باغ ها و مزارع سرسبز مبدل ساختند.

منظورم از بیان این رویدادهای تاریخی آن است که بگویم حتی پیش از آن که هرتصل به این اندیشه برسد که راه حل معضل یهودیان آن است که به سرزمین پدری بازگردند، و بدین سان صیونیسم سیاسی را برپا کند و درباره آن کتاب بنویسد و نخستین کنگره جهانی صیونیسم را برپا سازد، این گونه جنبش ها و جریان های فکری نیز وجود داشته است.

بیان این نکته جالب است که هر متصل نسبت به این تلاش گروه "حووه صیون" که هدفشان بازگشت به سرزمین پدری و پرداختن به کارهای سازندگی و خلاقیت بود، تا اندازه ای به دیده تردید می نگریست. چرا؟ باز هم بر این نکته تاکید گذارم که در اندیشه هر متصل، به وجود آوردن جنبش ملی سیاسی و نهضت گسترده بازگشت یهودیان به سرزمین پدری، کارسازترین راه حل بود و او به دنبال راهکارهای مقطعی نمی رفت.

او می پرسید: چند نفر از جوانان پیشگام یهودی ممکن است به سرزمین پدری بازگردند؟ در مجموع چند پارچه آبادی می توانند برپا کنند؟ بالاخره چه خواهد شد؟ من می خواهم سرزمینی به وجود آید که در آنجا حکومت، سیادت، پادشاهی یا فرمانروائی مال خود یهودیان باشد - زیرا همان گونه که می دانید، در آن دوران سرزمین اسرائیل تحت تسلط امپراتوری عثمانی قرار داشت.

با این زمینه های فکری و اندیشه های گوناگون بود که وقتی با تلاش هر متصل قرار شد که نخستین کنفرانس بین المللی نمایندگان ارشد جوامع یهودی سراسر جهان در سوئیس برگزار گردد، شخصیت های بسیاری در آن حضور یافتند و تالار همایش از جمعیت موج می زد. می بینیم که از یک سو گروهی با تردید روبرو هستند و می پرسند که آیا اصولاً چنین نقشه ای را - یعنی برپائی دوباره کشور یهود را - می توان عملی ساخت؟ ولی هم زمان گروه بزرگتری هستند که با ایمان و قاطعیت و عزم راسخ می گویند که باید این راه را در پیش گرفت و برای عملی ساختن آن به بیشترین تلاش دست زد.

یک عده دیگر نیز می گویند البته ما می خواهیم استقلال دوباره خاک پدری خود را تامین کنیم ، ولی این سرزمین در تسلط امپراتوری پر قدرت عثمانی است، پس چگونه ما می توانیم به این هدف برسیم؟ مسلم است که نمی توانیم با عثمانی ها وارد جنگ و نبرد شویم! پس بیائید و برویم و بگردیم و نقطه دیگری را در این کره خاکی بیابیم که برای استقرار در آن نیاز به درگیری و ستیز نباشد و بتوانیم در آن جا زندگی راحتی برای خود تامین کنیم. بیائید به دنبال نقطه ای در آرژانتین یا کشور دیگری بگردیم - حتی اگر در ایالات متحده باشد.

برخی پیشنهاد می کنند که کشور یهود در سرزمین آفریقائی اوگاندا برپا شود و برخی، جمهوری بیروبیجان در سیبری اتحاد جماهیر شوروی را برای این هدف پیشنهاد می کنند. همه آنانی که پیشنهاد های متفاوت و مختلفی داشتند، اندیشه های خود را در همان کنفرانس و در همایش های بعدی به بحث و بررسی گذاشتند.

پرسش - و در این جا ما بسیار کنجکاو هستیم بدانیم که بالاخره این بحث و مجادله به کجا کشید.

پاسخ - بله، این موضوع را می گذاریم برای گفت و گوی بعدی.